

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

استدلال به آیه ابتداء بود و دو تقریب داشت؛ تقریب اول ... یعنی دو منهج برای تقریب بود،
منهج اول دو تقریب داشت که بیان شد و عرض شد که صحت این تقریب و این استدلال
صحیح نیست بکلا تقریبیه به خاطر این که این متوقف است صحت استدلال بر دو احتمال
از احتمالات خمس که در آیه شریفه هست و آن دو احتمال هم تمام نیست یعنی ظهور
برخلاف آن است یا حداقل ظهور در آن ندارد. بعد برای توضیح اثبات این مطلب وارد
شدیم در احتمالات که یکی یکی آن‌ها را بررسی کنیم.

احتمال اول همان بود که در تقریب استدلال ذکر شده بود که مراد از «ما»ی موصوله «الا
ما آتاه» حکم مقصود باشد، تکلیف مقصود باشد.

و عرض شد که این احتمال دعوای ظهور آیه شریفه در این احتمال قطعی البطلان است.

برای این جهت به وجوهی می‌توان استناد کرد یا استناد شده، مجموع وجوه ده یازده تا
وجه هست که اولین وجه همین بود که با صدر و ذیل، قبل و بعد سازگار نیست که
توضیحش گذشت و این عمده وجه معتمد در عدم صحت این احتمال همین وجه است که
با قبل و بعد سازگاری ندارد که توضیحش گذشت.

اما وجوه دیگری غیر از این وجه که ذکر شده حالا ما فهرست گونه آن‌ها را ذکر می‌کنیم و
خیلی داخل نقض و ابرام آن هم نمی‌شویم چون یک بخش مهمی از این نقض و ابرام‌ها
مال بعد هست که آن بعضی احتمالات دیگر که قوم در آن جا حسابی وارد شدند قهراً آن
جا باید بیان بشود.

وجه دیگر، وجه دوم حالا قرار می‌دهیم همین فرمایش آقای نائینی قدس سره بود که
ظهور «ما»ی موصوله در این جا این است که این «ما» مفعول به است نه مفعول مطلق
و اگر مقصود از این «ما» حکم و تکلیف باشد باید مفعول مطلق باشد و این خلاف ظاهر
است.

عرض کردیم ایشان بیانی ندارد یک بیانی برای فرمایش ایشان عرض کردیم. این بیان آن
شاء الله بعداً بیشتر در باره‌اش صحبت می‌شود به خاطر آن احتمالات دیگر که بعضی‌ها
خواستند تصغیر کنند که بله با این که اراده حکم بشود می‌شود مفعول به باشد و لا بأس به.

حالا این حرف درست است یا درست نیست این خودش اباحت طویله دارد. و دیگر این که
این در صورتی است این مطلب که ما از تکلیف همین معنای ظاهری آن که به ذهن مان
می‌آید اراده بکنیم یعنی تحریم، یعنی ایجاب و امثال این‌ها ولی اگر از این تکلیف

مقصودمان در کلفت انداختن باشد، معنای لغوی آن باشد نه این معنا باشد خب این مشکلی ندارد که اراده حکم بکنیم آن هم مفعولٌ به باشد در این صورت. این هم آیا این چنین هست یا نیست باز محل کلام است که در این صورت می‌شود این مفعولٌ به باشد یا نمی‌شود که امام مخالف هستند و این که از تکلیف هم بخواهیم این معنای لغوی را اراده بکنیم این هم خلاف ظاهر فرمودند هست. این‌ها مناقشاتی است که در این وجه وجود دارد که توضیح و تفصیلش ان شاء الله به مقدار مناسب خواهد آمد چون این جا بحث‌ها خیلی طولی و عریض هست که آقایان وارد شدند تدقیق فراوانی در این جا از طرف صاحبان فکر انجام شده.

ولی همان جور که بعضی بزرگان فرمودند مثل شیخنا الاستاد آقای حائری رضوان الله علیه خب این تحقیقات خیلی ارزشمند است اما استدلال به آیه احتیاج به این همه حرف ندارد و زودتر ... می‌شود ولی ما فهرستش را حالا عرض می‌کنیم برای این که ذهن‌ها متوجه این جهت بشود که چه دقایقی وجود دارد و در هر جایی برای فقه الحدیث، فقه الآیه زود نمی‌شود قضاوت کرد و باید به این دقت‌ها توجه داشت.

سؤال: استثناء مفرق را هم بعداً می‌گویید.

جواب: اگر دل‌تان بخواهد آن را هم می‌گویم ولی حالا....

و اما سوم:

وجه سومی که بیان شده این است که ...

سؤال: ... برای بطلان احتمال اول است؟

جواب: بله دیگه.

وجه سوم که دیروز کردم بر ترتیب دیروز این بود که این مستلزم تسویب است. برای این که معنایش این است که آن جاهایی که ایصال نشده در واقع حکمی نیست. خود این تسویب امرٌ باطلٌ، خلاف اجماع است. که فقط آن جاهایی حکم هست که ایصال شده آن جاهایی که حکم نیست هیچی، اصلاً حکمی نیست و دیگه اگر این جوری شد درب برائت و این‌ها هم بسته می‌شود دیگه خدا دارد می‌گوید حکمی نیست ما می‌خواهیم چه کار کنیم دیگه، می‌خواهیم برائت از چی جاری بکنیم؟ این آیه می‌فرماید در آن جا اصلاً حکمی نیست.

خب این قرینه خودش می‌شود برای این که این معنا نباید مراد باشد چون مستلزم تسویب و عدم حکم است. خب این هم یک وجه.

سؤال: ...

جواب: حالا بله این جا هم اگر بخواهیم وارد بحث آن بشویم همین است که نقض بشود به حدیث رفع. «رفع ما لایعلمون» هم دارد می‌گوید رفع است. «یا موضوعٌ عنهم» دارد می‌گوید برداشته شده. خب به آن جا نقض می‌شود.

خب یک عده جواب می‌دهند از آن حرف که ما آن جا هم مؤاخذه در تقدیر می‌گیریم به خاطر همین که فراراً عن اللزوم التسویب. فلذا شیخ اعظم فرموده «رفع ما لایعلمون»

یعنی رفع مؤاخذة ما لا يعلمون نه خودش. آن جا هم به همین قرینه می‌گوییم مؤاخذة در تقدیر است یا مراد جدی رفع مؤاخذة است اما در آیه که نمی‌شود این کار را کرد. این یک مسلک برای فرق بین الباین.

جهت دوم این است که آن جا فرموده «رفع ما لا يعلمون» در واژه رفع یک خصوصیتی است که رفع بعد الوضع است. خب حالا بعد از این که... پس بنابراین نمی‌گوید اصلاً نیست، می‌گوید هست حالا ما می‌خواهیم برداریم چه جوری می‌خواهیم برداریم به آن قرینه اجماع، یعنی در حوزه تشریع و تکلیف، در حوزه امتثال مثل این هست که برداشتیم از نظر علمی. توجیهاتی آن جا است. آن جا هم فلذا همین مشکله است و باید توجیهات ... و بعضی چیزها آن جا ممکن است که این جا ممکن نیست آن‌ها را اعمال کردن. و اما این هم قرینه سوم بود.

قرینه چهارم:

سؤال: استاد ببخشید می‌شود این قرینه سوم را این جوری رد کنیم که این آیه در مقام فعلیت حکم است نه انشاء حکم. چون اگر بخواهد در مقام انشاء حکم باشد لازم می‌آید ... از احکام به عالمین.

جواب: می‌آید این‌ها هم، این‌ها هم وجه دیگری است.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که... پس آن استلزام تسویب بود.

بحث بعدی این است که اگر بخواهیم مقصود از این «ما» را حکم قرار بدهیم این مستلزم امر محال است چون اخذ شده است ما هو متأخر عن الحكم فی نفس الحكم. می‌فرماید تکلیف نیست مگر آن که اعلمها، ابلاغش کرده، اوصلها.

خب تکلیف نیست مگر آن که اوصلها و ابلاغها. لازمه‌اش... ابلاغ و ایصال بعد چیه؟ بعد الوجود حکم است. پس دارد می‌فرماید که تکلیف ما آن جایی است که ایصال شده. ایصال توقف بر وجود دارد، وجود هم توقف بر ایصال پیدا می‌کند. پس اگر حکم را در تقدیر بگیریم چنین مشکله‌ای دارد. حالا این مشکله قابل حل هست یا حل نیست؟ خب آن حرف‌هایی که اخذ علم به حکم در خود حکم، یا اخذ ما هو المتأخر عن الحكم فی خود آن حکم یجوز أم لا یجوز؟ آن اباحت طولیه قهراً این جا پیدا می‌کند. ولی ممکن است کسی بگوید هم وجه را به این جور تقریب کند بگوید این محال نیست اگر آن وجه‌ها درست بدانیم. اما خلاف ظاهر است، یک مؤنه زایده می‌خواهد، یک قرینه‌ای می‌خواهد که این امر خیلی مستبعدی که قریب به محال است یعنی توی خیلی ذهن‌ها محال انگاشته می‌شود ولو مدققین از این استحاله جواب دادند اما بسیاری از اذهان حتی از فحول علما این را محال می‌دانند. پس توی اذهان عادی و غیر ادقا خاص این درست نیست، نمی‌شود. وقتی این طوری شد پس بنابراین مانع از ظهور می‌شود کأن یک قرینه حافه‌ای می‌شود که مانع می‌شود که این جور معنا بشود، این جور عرف بفهمد. می‌گوید آخه مگر می‌شود، چه جور می‌شود آن فقط هست. حالا بیاید آقای آشیخ محمدحسین مثلاً فرق بگذارد بین معلوم بالذات و علوم بالعرض. یا یک جورهای دیگه حلش می‌کنند این‌ها از اذهان عرفیه خارج است. این‌ها مال دقت عقلی و فلسفی است که بگویی استحاله ندارد، بله. بنابراین لکم این که خود این بیان که استحاله دارد یک وجه قرار بدهیم، آن وجه بعدی که نمی‌گوییم استحاله دارد ولی این که چون یک وجه دقیق خارج از فهم عرفی است و توی ذهن عرف

این است که این نمی‌شود، این کفی در این که مانع از ظهور بشود و خدای متعال این را اراده نکرده باشد در مخاطبه با مردم. چون این‌ها این را نمی‌فهمند.

وجه دیگر برای این که این احتمال درست نیست این است که این مخالف قاعده اشتراک است. قاعده اشتراک یک وجهش... یعنی دلیلش. دلیل قاعده اشتراک یکی تمسک به اطلاعات ادله است. اگر آن وجهش باشد این چیز دیگری نمی‌شود. چرا اطلاعات دارد ادله، برای این که اگر بخواهیم اخذ علم بکنیم استحاله لازم می‌آید. این حرف‌ها. اما یک وجه دیگر قاعده اشتراک روایات است.

خب اگر ما گفتیم خود شارع در روایات متعدد فرموده است، بعضی جاها هم ادعای تواتر این روایات را کردند که فرمودند احکام مشترک است بین عالم و جاهل. حکم به او رسیده باشد یا نرسیده باشد. این مطلب هم قرینه خارجی می‌شود و این مخالف آن هست بخواهیم این جور معنا بکنیم. این جا باز باید این را مفروض بگیریم که آن روایات به حد... آن روایات مسلم است سنداً و دلاله و الا اگر مسلم نباشد یعنی فقط خبر واحدی باشد که این مطلب را می‌خواهد بگوید خب این قائل می‌گوید آن روایات مخالف قرآن است و حجت نیست. چون قرآن دارد این جور می‌فرماید. اگر این جور استدلال کنیم. آن روایات می‌شود روایات مخالف للسنة القطعية. مخالف للكتاب. کتاب دارد می‌گوید اشتراک نیست، بنابراین آن روایات... ولی اگر گفتیم آن‌ها متواتر است، آن‌ها مسلم است یا محفوف به قرائن است و آن امر مسلمی شد خب به آن وقت می‌توانیم آن را قرینه قرار بدهیم که این مراد نباشد در این آیه شریفه.

سؤال: ... می‌شود بگویم روایات مخالف قرآن است؟

جواب: بله. چون عام و خاص که نیست، مطلق و مقید که نیست. و روایاتی که می‌گوید ما خالف الكتاب آن را فضریه علی الجدار، آن را بگذارید کنار، آن را طرح کنید و امثال ذلك مخالفت با ظهور را به نحو تباین حتماً می‌گوییم نه بالنص فقط.

سؤال: شما روایات داله بر ... مثلاً یک

جواب: بعضی چیزها را نباید روی آن خیلی تکیه کرد. حالا آن در جای خودش. بله روایت که می‌گویند تواتر این ولو اعظم فرمودند، شاید شیخ اعظم فرموده ولی این تواتر چند تا روایت بیشتر نیست اگر آن‌ها هم دلالتش تمام باشد که صاحب وسائل در آن متمم وسائل که فقط روایات اصول را جمع فرموده، روایات کلی و عام را جمع فرموده آن جا نقل فرموده ایشان. این خود این مسأله این جور نیست ولی کأنّ این مسأله اشتراک یک امر متسالم علیه است و مفروغ عنه است که بابا کسی بداند یا نداند فرق نمی‌کند فلذا ما می‌رویم دنبال تعلیم احکام. مگر شما بگویید یک تفصیلاتی این جا قائل بشوید و الا معلوم است که ظاهر مطلب از شریعت، از مجموعه آن چه که انسان می‌فهمد این است که احکامی که خدای متعال جعل فرموده برای فقط عالمین نیست که غیر عالمین اصلاً حکم نداشته باشند. خب اگر نداریم چرا برویم دنبال حکمش و این که شریعتی وجود دارد، دینی وجود دارد، راه زندگی، راه تعالی را می‌خواهد دین یاد بدهد. فقط وقتی این راه‌ها است که ما بدانیم، این‌ها مصالح عامه دارد چه بدانی چه ندانی. این‌ها باعث می‌شود که انسان مجموعاً جزم پیدا کند ولو یک روایت متواتر هم نباشد. مجموع امور را که انسان محاسبه می‌کند، قرائن را کنار هم می‌گذارد این جزم پیدا می‌شود ولی البته به این شکل نیست که ما بگوییم حالا فی کل مورد مورد. هر حکمی، حالا تک و توک حکم‌هایی باشد که مقید به

علم باشد چه اشکالی دارد با آن‌ها ناسازگاری ندارد اما به نحو این که جلّ احکام مشترک هست به این آدم اطمینان پیدا می‌کند اما نه به این که کلی که حتی یکی از آن نشود خارج بشود.

سؤال: ادله حسن احتیاط اگر جاهل اصلاً حکم نداشته باشد...

جواب: برای این که ممکن است باشد. حسن احتیاط برای این که ممکن است باشد. آن هم دلیل نمی‌شود که حتماً این چنینی است. ممکن است باشد یکی هم چون احکام تابع مصالح و مفاسد این است. احتیاط برای این است که حالا حکمی نیست ولی آن مصلحت تکوینی است، نفس الامری است. برای این که آن‌ها فوت نشود یا استیفاء بشود ممکن است از این جهت ادله احتیاط باشد.

خب این هم پنجم.

ششم:

ششم این است که این معنا که بگویم فقط حکم مراد است این رفع ید از اطلاق است بلاوجه. که این را هم غیر واحدی از اعظام شاید دارند و فرمودند. ظاهر این است که این «ما» مطلق است، مقید نیست. و شما بخواهید بگویید فقط حکم مقصود است و لاغیر و این تنها مقصود است این خلاف اطلاق است که مقدمات حکمت این جا متوفر است و اطلاق هم منعقد است بنابراین رفع ید از او بلاوجه است. پس نمی‌توانیم... لایسار الی هذا الاحتمال.

حالا این هم تمام است یا تمام نیست آیا مقدمات حکمت در این جا محفوف بما یحتمل القرینة نیست که ما بخواهیم اطلاق بگیریم. خب بعضی شهید صدر قدس سره این را مسلّم گرفته که جا اطلاق وجود دارد فلذا همه احتمالات را غیر از جامع را رد می‌کند، همین احتمال را، هم احتمال این که بعداً می‌گوییم مال باشد. این احتمالات خصوصی را همه را رد می‌کند به این که منافات با اطلاقی دارد که در این جا مسلّم است.

این اطلاق را ایشان مسلّم گرفته و حال این که این اول کلام است که اطلاق را بخواهیم مسلّم بگیریم. چون محفوف به یک چیزهایی است که ممکن است بگویم این‌ها مانع از تحقق اطلاق می‌شود یعنی محفوف بما یصلح القرینة هست در این جا. کلمه تکلیف هست، کلمه مال هست، کلمه انفاق هست، آن‌ها هم همه‌اش تناسب ایجاد می‌کند که... تکلیف تناسب ایجاد می‌کند که تکلیف مقصود باشد. انفاق تناسب ایجاد می‌کند که فعل مقصود باشد، مال تناسب ایجاد می‌کند که مال مقصود باشد. خب این هم یک وجهی است که گفته شده و شهید صدر شاید بتوانیم بگویم اهم وجوه در نظر ایشان برای رد غیر جامع همین است. همین است که با این تضاد دارد.

وجه دیگر که باز گفته می‌شود در کلمات بزرگان هم دیده می‌شود این است که بالاخره این آیه مبارکه در مورد چیه؟ موردش کجاست؟ مال است، به انفاق مالی است. «لینفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه زرقة فلینفق مما آتاه الله» یعنی من مالی که آتاه الله. «لا یکلف الله نفساً الا ما آتاه» خب موردش سخن در مورد همین مال و انفاق مالی است. این از یک طرف. پس مورد که این شد، این قدر متیقن می‌شود در اراده و مراد چون خروج مورد و عدم اراده مورد این مستهجن است. مورد کلام همین طور وسط یکهو یک حرف بی‌ربط بخواهد بزند. این که این مال مقصود باشد، یا انفاق مالی باشد این قدر

متیقن است. شما می‌گویید فقط حکم مقصود است. تکلیف مقصود است. این خلاف مورد آیه است که مورد متیقن الاراده است. یعنی نمی‌شود بگوییم آن اراده نشده. پس به این وجه هم باز گفته می‌شود که احتمال این که فقط حکم اراده شده باشد، تکلیف اراده شده باشد این تمام نیست.

سؤال: ... به وجه اول برنگشت؟

جواب: نه آن جا ... حالا قدر متیقن نمی‌خواهیم بگوییم قدر متیقن. تناسب گفتیم ندارد با قبل و بعد.

سؤال: ...

جواب: چون یک حرفی است اصلاً راجع به این‌ها نیست. شباهت دارد یک مقداری ولی این از باب قدر متیقن و این که خروج قدر متیقن از کلام قبیح است، مستهجن است، ناطم است به این جهتش تکیه می‌کنیم.

و اما وجه دیگر:

وجه دیگر این است که...

سؤال: می‌پذیرید این وجه را؟

جواب: که این موردش این است؟ بله این که ورد این هست.

سؤال: درسته موردش این هست اما...

جواب: آخه یک چیزی بگو که با این جور در بیاید اقلّاً یا خصوص مورد عامل بشود یا اعم از این. اما یک چیزی که اجنبی از این هست بالمره و این اصلاً اراده نشود. آره این با ذوق عرفی و ادبی انسان در محاورات نمی‌سازد.

سؤال: توی آن مال که مورد آیه است....

جواب: عرض کردم یا مال بگو یا انفاق مالی بگو. حالا آقایان فقط مال گفتند، من اعم گفتم. مال یا انفاق مالی. حالا شما که می‌گویید خصوص تکلیف است پس هیچ کدام نیست. اگر مال را مورد می‌گیری مال نیست اگر انفاق را مورد می‌گیری انفاق نیست.

سؤال: حکم انفاق... یعنی مال ذاتاً مورد تکلیف نیست که. یا به لحاظ انفاقش مورد تکلیف است یا به لحاظ....

جواب: آن که مورد نیست، آن حکم است.

سؤال: نه درسته....

جواب: حکم خدا است، مورد این کلام نیست.

سؤال: درسته، مورد کلام مال است منتها مال ذاتاً متعلق لایکلف الله نیست.

جواب: نه، یعنی باید این کلام شامل مال بشود. مال یا انفاق که بیان شده شامل آن دو تا

باید بشود. اصلاً این دو تا را شامل نشود. حالا دیگه اختلاف نظر وجود دارد دیگه. حالا یک خرده... امروز می‌خواهیم این وجه مال این اقلّاً تمام بشود.

فهرست وجوه را خواستیم بگویم حالا جای تعلیق برای شما در این جا خیلی باقی می‌ماند ان شاء الله این تقریرات که نوشته می‌شود؛ اولاً، ثانیاً، ثالثاً الی... مرحوم آقای حائری گاهی تا حادی عشر و ثانی عشر و خامس عشر هم می‌رساند.

و اما وجه بعد:

وجه بعد این است که این مطلب خلاف سیاق است. ما این جا دو تا «ما»ی موصوله داریم. «فلینق مما آتاه الله» لایکلف الله نفساً الا ما آتاه. و یک واژه داریم که دو باره تکرار شده که خود واژه آتاها است. واژه اتیان. «و لینفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله لایکلف الله نفساً الا ما آتاها» اگر شما این احتمال اول را بگیرید هم موصول این جا با موصول قبلی معنایش متفاوت می‌شود. چون آن موصول قبلی حتماً مال مقصود است «فلینفق مما آتاه الله» یعنی من مالی که خدا داده. هم ایتاء در این جا با ایتاء قبلی معنایش تفاوت پیدا می‌کند. ایتاء در این جا به معنای ایصال و ابلاغ است، ایتاء آن جا به معنای اعطاء که همان معنای حقیقی‌اش هست. این معنا باعث می‌شود این سیاق هم در مورد موصولین، هم در مورد واژه ایتاء به هم بخورد و حال این که ظاهر عرفی وقتی این کلام به عرف القاء می‌شود همان معنای که از «ما»ی آن جا می‌فهمد از این هم می‌فهمد. همان معنای ایتائی که آن جا می‌فهمد این جا می‌فهمد. نه یک معنای دیگری. پس این سیاق در این کلام واحد که ظاهرش این است که باید موصول یکی باشد، ایتاء یکی باشد اقتضاء می‌کند که این معنای اولی مقصود نیست. بلکه معنایی مقصود است که تحفظ می‌شود در آن معنا به این سیاق هم «ما»ها یک معنا داشته باشد مثلاً و هم... یا لا اقل اگر یک معنا هم ندارد شاملش بشود. آن «ما»ی قبلی آن چیزی که مراد از «ما»ی قبل هست وجود داشته باشد. خب این یک وجه ظاهر الصلاحی است برای این که بگویم.

و اما این وجه هم تمام شد حالا آن مطلبی که دیروز عرض کردم روی آن فکر کنید حالا چیز دل‌شان می‌خواهد آن را هم من عرض بکنم و مناقشه‌اش را...

ببینید قد یقال که استثناء لایمکن الا عن العموم أو الاطلاق. ما نه عموم داشته باشیم، نه اطلاق داشته باشیم استثناء از چی می‌خواهیم بکنیم. چون استثناء اخراج است. پس یک عموم باید باشد، یک اطلاق باید وجود داشته باشد از آن اخراج بشود.

در این جا گفته می‌شود که اگر شما بخواهید بگویید الا حکماً الا تکلیفاً این را از چی دارید اخراج می‌کنید؟ از عموم، عموم که ندارید. عمومی نیست که کلی باشد، چیزی باشد. شما دارید از چی اخراج می‌کنید، از اطلاق، از مطلق. یعنی لایکلف الله بانحاء التکالیف الا این تکلیفی که اوصلها و آتاها. پس این استثناء می‌شود از آن اطلاق. اطلاق حکم شرع نیست، کلام خدا نیست. اصلاً کلام نیست حکم عقل است. پس بنابراین اگر شما بخواهید حکم بگویید این جا این استثناء از چیه؟ از اطلاق است، اطلاق که کلام نیست، گفته خدا نیست، گفته متکلم نیست که بخواهد استثناء بکند... حکم عقل است. و وقتی حکم عقل شد هم خلاف ظهور استثناء است در این که استثناء ظهورش این است که تام متصل باشد. تام مفرغ نیست، متصل منفصل نیست از مذکور در کلام است، نه از چیزی که مذکور در کلام نیست.

پس بنابراین به خاطر جهت گفته می‌شود که این هم خلاف ظاهر استثناء است. که ظاهر استثناء یعنی از کلام سابق باشد، از خود این متکلمی که دارد استثناء می‌کند باشد. نه، کلامی که قبلاً ذکر نشده و چیزی هم که هست مال این متکلم نیست. مال عقل است، مال کسی دیگه است. این بخواهد از آن استثناء بکند. این وجهی است که ممکن است این جا کسی بگوید. این وجه یک اشکالی دارد، اشکالش چیه؟

سؤال: مال ...

اشکال این است که خب مال هم همین جور است. بالاخره از یک جا دارد استثناء می‌شود. الا مالاً، آن مال که اولاً توی کلام ذکر نشده ولی از فحوای کلام استفاده می‌شود که این مال هست. آن مال را هم شما باید چه کار کنید، از اطلاق دیگه خارج بکنید. پس الکلام... بالاخره چه مال بگیرید، چه حکم بخواهی بگیری، چه هر جامع بخواهی بگیری و این ممکن است کسی بگوید این خودش دلیل این است بر این که آن فرمایش من المحقق الخویی که اطلاق جزو طواهر لفظ نیست، جزو گفته‌ها نیست، حکم عقل است این دلیل است بر این که آن درست نیست و الا این استثناءها همه این جور مشکله‌ای پیدا می‌کنند. خود این قرینه بر این که آن درست نیست.

خب حالا این اشکال ممکن است کسی که مثل آقای خویی ملتزم به این حرفش هست، می‌گوید نه حکم عقل است. این جور جاها بیاید بگوید این الا استثناء نیست. این به معنای غیر است، صفت است. مالی که غیر باشد، غیر ما آنها. خدا تکلیف نمی‌کند به مالی که غیر این جا....

خب این هم اگر ما بخواهیم برهانی روی برهان طواهر را بخواهیم معنا بکنیم، روی استحسانات بخواهیم معنا بکنیم چاره‌ای نداریم گاهی این حرف‌ها را بزنیم. ولی انصاف مطلب این است که عرف چنین چیزی را و «الا» را به معنای غیر این جا نمی‌گیرید، صفت نمی‌گیرید، استثناء می‌گیرد پس می‌فهمیم و همین‌ها ی‌رشدنا به این که آن حرف یک خللی در آن هست. و این که ما بگویم اطلاقات جزو طواهر نیست و جزو گفته‌های متکلم حساب نمی‌شود این تمام نیست به همین قرینه و بعضی قرائن دیگه که قبلاً در بحث تعادل و تراجیح عرض شد و گفتیم آن جا که از روایات هم شیخنا الاستاد دام ظلّه استفاده می‌کردند که الا شرطی که خارق الکتاب و السنة خیلی جاها این روایات که می‌گوید این شرط مخالف کتاب و سنت است اتفاقاً مخالف اطلاق کتاب است نه مخالف نص کتاب باشد. خب آن را کتاب و سنت تلقی کرده روایات. همان اطلاق را کتاب و سنت تلقی کرده می‌گوید این ما خالف الکتاب و السنة است.

از این جهت این را من دیگه نخواستم جزو وجوه ذکر کرده باشم ولی یک مطلبی است که آدم به آن توجه داشته باشد لایأس به. خب این تمام شد. این احتمال اول تمام شد وارد احتمال ثانی می‌شویم. می‌خواستیم این احتمال ثانی را هم عرض کنیم که...

و صلی الله علی محمد و آل محمد.